



Law from the Point of View of Moral Views of Immanuel Kant and Hans Kelsen

F. Ghoreishi Mohammadi

Dept. of Law, Payam Noor University, Tehran, Iran.

Abstract

Background: Law is a category and a concept that has a long history in Western thought, and from the ancient Greek period to the modern period, under the intellectual-cultural developments in the Western world, it has always maintained its importance and centrality. In this study, the aim of the study is to examine the concept of law from the perspective of the moral views of Immanuel Kant and Hans Kelsen.

Conclusion: The concept of law is as old as the history of human thought. Law has been presented in two meanings in the intellectual heritage of mankind, one as an unchanging order related to the nature of things, the other as a criterion for organizing human life. Kant and Kelsen, as the greatest philosophers in modern ethics and thought in the West, have drawn the concept of modern law better than anyone else under this relationship of subjectivism with the world. In Kant's moral view, practical reason determines the will with its subjective law, and therefore this reason is self-determining and self-legislating, and this self-determination is the concept of freedom in modern thinking. But from Hans Kelsen's moral point of view, based on the school of positivism, affirmative laws are laws that governments pass and are different from the moral principles of the natural law school, which are considered permanent and even have divine origins according to some theories. This perception of the law is completely different from the common concept of the legal society today, and its opening is important in understanding the relationship between man and modern law, especially in determining the position of the law in a field of religious thought.

Keywords: *Moral Views, Freedom, Law*

***Corresponding Author:** Ghoreishi Mohammadi F, Dept. of Law, Payam Noor University, Tehran, Iran. Email: f.s.g.mohammadi@gmail.com

How to cite: Ghoreishi Mohammadi F. Law from the point of view of moral views of Immanuel Kant and Hans Kelsen. *Ethics in Science and Technology*, 2024; 19(3): 37-44.



Copyright © 2024 Authors. Published by Iranian Association for Ethics in Science and Technology. This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license. (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited

قانون از منظر دیدگاه های اخلاقی ایمانوئل کانت و هانس کلسن

دکتر فاطمه السادات قریشی محمدی
گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۱)

چکیده

زمینه: قانون مقوله و مفهومی است که در تفکر غرب سابقه دیرینه دارد و از دوره یونان باستان تا دوره مدرن، تحت تطورات فکری - فرهنگی واقع در عالم غرب، همیشه اهمیت و محوریت خود را حفظ کرده است. در پژوهش حاضر هدف بررسی مفهوم قانون از منظر دیدگاه های اخلاقی ایمانوئل کانت و هانس کلسن است.

نتیجه گیری: مفهوم قانون قدمتی به سابقه تفکر بشری دارد. قانون به دو معنا در میراث فکری بشر مطرح شده است، یکی به معنای نظم لایتغیری که به سرشت امور مربوط می شود، دیگری به معنای ملاکی برای سامان دهی زندگی انسانی. کانت و کلسن به عنوان بزرگترین فیلسوفان در اخلاق و اندیشه مدرن در غرب، بهتر از هر کس مفهوم قانون مدرن را ذیل این نسبت ذهنیت گرایی با عالم ترسیم نموده است. در دیدگاه اخلاقی کانت، عقل عملی با قانون سوژکتیو خود، اراده را متعین میکند و لذا این عقل، خودتعیین بخش و خودقانون گذار است و این خودتعیین بخشی، عین مفهوم آزادی در تلقی مدرن است. اما از دیدگاه اخلاقی هانس کلسن، بر پایه مکتب اثبات گرایی، قوانین اثباتی، قوانینی است که دولت ها آن را تصویب می کنند و متفاوت از اصول اخلاقی مکتب حقوق طبیعی است که دائمی تلقی می شوند و حتی بنابر بعضی از نظریات، ریشه الهی دارند این تلقی از قانون با مفهوم عرفی امروزی جامع حقوقی از قانون کاملاً متفاوت است و بازگشایی آن در فهم نسبت انسان و قانون مدرن، به ویژه در تعیین جایگاه قانون در یک زمینه فکر دینی حائز اهمیت است.

کلید واژگان: دیدگاه های اخلاقی، آزادی، قانون

سر آغاز

بنابراین هر قاعده حقوقی، موجودات انسانی را ملزم می نماید که تحت شرایط و احوال معین، رفتار معینی را مراعات کنند. علاوه بر حقوق، نظم های دیگر رفتار انسانی مانند اخلاق و مذهب وجود دارد. از این رو پژوهش حاضر با هدف بررسی مفهوم قانون از منظر دیدگاه های اخلاقی ایمانوئل کانت و هانس کلسن شکل گرفت.

بحث

دیدگاه اخلاقی ایمانوئل کانت و تحلیل وی از قانون

کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) از مهم ترین فلاسفه اخلاق^۱ و دانشمندان سرشناس طرفدار حقوق طبیعی است. نظریه حقوق طبیعی^۲ با احساس و شور روسو و بادلایل عقلی کانت به منتها درجه تکامل خود رسید. هرچه را دیگران به طور ناقص گفته اند، آنها را می توان در عقاید کانت به طور مستدل یافت. کانت به شیوه ارسطو و پیشینیان خود، عقل انسان را برای کسب معلومات و رسیدن به حقایق به دو اعتبار مطالعه می کند:

مقوله قانون، اگرچه در نگاه اول و در برداشتی روزمره برای همگان روشن و واضح مینماید، اما توجه به آن در بستر زمینه های فکری - فلسفی آن، چنان ظرفیت معنایی را برای آن روشن میسازد که بر هر نوع به کارگیری این مفهوم مقدم است. در دانش حقوق معمولاً از این ظرفیت معنایی غفلت میشود و همین غفلت، موجبات سطحی انگاری در باب آن را فراهم می آورد که زمینه بسیاری از چالش های نظام حقوقی ماست. از مهم ترین این چالش ها، نسبت قانون به معنای مدرن با حکم شرعی در سنت اسلامی است که به نظر میرسد بی توجهی به معنای عمیق قانون با ملاحظه لایه های فرهنگی، تاریخی و معرفتی آن، مانع یافتن یک نسبت راهگشا میان این دو است. اگر توجه خود را تنها به یک قاعده منفرد معطوف سازیم، محال است ماهیت حقوق را درک کنیم. روابطی که قواعد خاص یک نظم حقوقی را به یکدیگر مربوط می سازد برای فهم ماهیت حقوق جنبه اساسی دارد. تنها بر پایه فهم روشن روابطی که نظم حقوقی را تشکیل می دهند می توان ماهیت حقوق را به طور کامل درک کرد.



ذیل سوپژکتیویته است. با این زمینه فکری است که میتوان دریافت بهتری از تعبیر منتسکیو و روسو در باب معنای آزادی و نسبت آزادی و قانون داشت. در واقع این کانت است که با تقریری ضروری و دقیق، معنای عمیق تری به تعبیر منتسکیو و روسو میدهد. از نظر منتسکیو:

آزادی عبارت از این است که انسان حق داشته باشد هرکاری را که قانون اجازه داده و میدهد، بکند و آنچه قانون منع کرده و صلاح او نیست، مجبور به انجام آن نگردد. در این صورت، اگر مرتکب اعمالی شود که قانون منع کرده، دیگر آزادی وجود نخواهد داشت (۵). کانت میگوید معنای عمل کردن برای ادای تکلیف، احترام به قانون است. به تعبیر دیگر، عملی که برای ادای تکلیف انجام میگیرد، عملی است که از احترام به قانون ناشی می شود. از طرفی هم باید این مسأله را توجه داشت که ویژگی ذاتی قانون و اصولاً قانون بودن قانون به کلیت، اطلاق و استثنانپذیری آن است. به همان صورتی که قوانین طبیعی و تجربی قوانینی کلی هستند، قانون اخلاقی نیز باید دارای این ویژگی باشد. در عین حال، تفاوت میان قوانین طبیعی با قوانین اخلاقی این است که همه موجودات مادی و از جمله انسان، به خودی خود و ناآگاهانه و به صورت جبری از قوانین طبیعی تبعیت می کنند؛ اما در باب قوانین اخلاقی مسأله فرق می کند؛ در اینجا تنها موجودات عاقل اند که می توانند بر طبق قانون اخلاقی عمل نمایند. و ارزش اعمال انسان نیز از همین جا ناشی می شود. یعنی آن دسته از کارها را می توان مورد ارزش گذاری اخلاقی قرار داد که به منظور احترام به قانون صورت گرفته باشند (۶).

به تعبیر دیگر، نظریه اخلاقی کانت از نوع نظریات وظیفه گرایانه است و نه نظریات غایت گرایانه. یعنی کانت معتقد است که ارزش اخلاقی^۹ کارهای اختیاری انسان، محصول و معلول نتایج آنها نیست؛ بلکه معلول «قاعده ای است که عامل آن اتخاذ کرده، و این قاعده برای این که به اعمال او ارزش اخلاقی ببخشد باید ناشی از اطاعت از قانون و احترام به قانون باشد» (۷). از نظر کانت روشننگری، خروج آدمی از نابالگی به تقصیر خویشتن خویش است. اما نابالگی، همان ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویشتن، بدون هدایت دیگری است. سبب نابالگی در نظر او، کمبود اراده، تن آسایی و ترسویی در به کار گرفتن فهم خویشتن است. و در همین راستا است که او بر شعار روشننگری تأکید میکند: "جرات دانستن داشته باش!" (۸). درواقع آنچه سبب میشود که شمار فراوانی از انسانها، در همه زندگانی نابالغ بمانند و محتاج قیم باشند، تن آسایی و بزدلی است. کانت از همان آغاز، انسان و خرد را در کانون اندیشه خویش درباره روشننگری قرار میدهد (۹). کانت یگانه اکسیر نجات دهنده انسان را به کار بردن فهم بیان میدارد؛ در اثر به کار گرفتن فهم انسانی و فعالیت نظروزرانه است که انسان به بلوغ میرسد و فصل ممیز وی رخ می نمایاند. البته به کارگیری عقلانیت و فهم کار آسانی نیست و از اینروست که کانت در به کار بردن فهم انسان را به شجاعت دعوت میکند؛ به سبب اینکه وجود انسانی فی نفسه با تصعبات شخصی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی درهم تنیده است و تنها انسانی

عقل نظری^۳ و عقل عملی^۴. به همین دلیل، در دو کتاب نقد عقل نظری محض و نقد عقل عملی محض فعالیت های دماغی و فرامین عقل را، مجرد از هر گونه حس و تجربه، تحلیل می کند.

قانون در عقل نظری کانت در قلمرو طبیعت و در باب پدیدارها معنادار است و او در مقدمه نقد عقل محض معتقد است آزمایش های جدید در جهان علم از سوی دانشمندانی چون گالیله، توریچلی و اشتال با لحاظ کردن «طرح پیشینی»، تحولی بنیادین برای همه دانشمندان علوم طبیعی بود (۱). کانت در همین مقدمه، این تحول بنیادین را فهم این نکته میداند که «عقل فقط آن چیزی را می بیند که خود مطابق با طرح خود ایجاد کند» این ایجاد کردن عقل مطابق با طرح خود که به تعبیری، همان سوپژکتیویته در عقل نظری است، با توجه به «دادگیهای حسی» در عقل نظری در نسبت با طبیعت محقق میشود؛ چنان که کانت مینویسد:

عقل باید با اصول احکام خود، و بر طبق قوانین ثابت به پیش رود و به جای اینکه مثل یک گوی توسط طبیعت به این طرف و آن طرف برود، باید طبیعت را ملزم کند تا به پرسش های او پاسخ گوید. این در حالی است که در عقل عملی این سوپژکتیویته اطلاق و ظهور بیشتری مییابد؛ به گونه ای که عقل بدون وجود هیچ گونه دادگی قانون گذار میشود. به تعبیر کانت:

"در داوری نظری، اگر عقل مشترک افراد از قوانین تجربه و نیز از یافته های حسی روی برتابد، دچار محالات و تناقضات میشود و دست کم در ورطه بی اطمینانی و ابهام و تزلزل می افتد؛ ولی در زمینه عملی، درست همان گاه که فهم مشترک، همه انگیزه های حسی را از حوزه قوانین عملی بیرون میراند، قوه داوری اش مزیت خود را آشکار میکند." (۲)

کانت قانون طبیعت را به نام فیزیک که همانا قلمروی ضروریات است مربوط به معرفت و دانش می داند و قانون هنجاری^۵ را مربوط به قلمروی اخلاق که قلمروی آزادی است. وی در کل قائل به وجود دو دسته قوانین است، به قول او: «قوانین دو دسته هستند، یا مربوط به طبیعت یا مربوط به آزادی. اولی علم فیزیک است و دومی علم اخلاق^۶. اما تفاوت این دو در این است که علم فیزیک به مطالعه قوانینی که براساس آنها همه چیز حادث می شود می پردازد، اما علم اخلاق مطالعه قوانینی است که بر اساس آنها همه چیز باید حادث شود» (۳).

کانت در فلسفه حقوق به صراحت بیان میکند که «قوانین عملی نامشروط بر مفهوم مثبت آزادی بنا شده اند» (۴) این تقریر کانت به روشنی نشان میدهد چه رابطه تنگاتنگی میان آزادی^۷ و قانون^۸ در تفکر مدرن برقرار است و کسانی که با رویکردهای سنتی به آزادی میاندیشند، هیچ گاه نسبت آزادی و قانون را در تفکر مدرن در نخواهد یافت؛ چراکه آزادی در تفکر مدرن، از یک وجه، به استقلال از غیر «خود عقل» اشاره دارد و از وجه دیگر، به معنای «خودقانون گذاری» است. در واقع آزادی عین خودتعیین بخشی و خودقانون گذاری است. به تعبیر کانت در کتاب فلسفه حقوق، آزادی تنها قدرت قانون گذاری درونی عقل است (۴). این تلقی آزادی

میتواند به این مقام نائل شود که نهایت شجاعت خویش را به کار گیرد.

خود را از نابالغی به درآورند، اما اگر جماعتی بخواهند به روشنگری دست یابند، محتمل و اگر آزاد بگذارندشان، اجتناب ناپذیر است (۸). از نظر کانت افراد نابالغ از هر کوششی معاف میگردند و نگهبانان ایشان، که به عطفوت همه کارهایشان را به عهده گرفته اند، مراقب شان هستند و برای اینکه از هر گزند در امانشان دارند، به زنجیرشان می کشند! (۱۰). از این رو است که کانت بیان میدارد که وظیفه حکومت، نگهداری و پیشرفت افراد است نه استثمار و سوءاستفاده از آنان؛ هر فردی باید چنان محترم شمرده شود که گویی خود او مطلقاً غایت و هدف خود است (۱۱). وسیله قرار دادن انسان برای مقاصد و اغراض دیگر جنایت به استعداد و لیاقت بشری اوست. کانت خواهان مساوات است؛ نه مساوات در لیاقت و شایستگی، بلکه مساوات در فرصت و موقعیت تا هر کسی بتواند لیاقت و استعداد خود را ظاهر سازد (۱۲). درواقع کانت در اینجا به این نکته نظر دارد که در برخی جوامع و ادوار زمانی افرادی که از جهالت و نادانی انسانهای دیگر منتفع میشوند، از عقل ورزی و به کارگیری فهم ایشان جلوگیری میکنند؛ به سبب اینکه با استفاده از این ناآگاهی میتوانند اراده های آنها را با اراده خویش همسو گردانند و حتی در مواردی از انسانها استفاده ابزاری جهت نیل به منافع خویش نمایند (۱۳ و ۱۴).

اصل بنیادی روشنگری^{۱۰} در نظر کانت، خود رهائی از اسارت و بندگی نادانی است، از راه خودآموزختن و رسیدن به آزادی دانستن؛ یا به تعریف خود کانت، همواره "خوداندیشیدن" است به عنوان یک اصل بنیادین (۱۵). پس کانت با این بیان بندگی را با نادانی و آزادی را با داندگی همسو و قرین میداند و انسان را به اندیشیدن و خویش آگاهی دائمی دعوت میکند. حال به نظر میرسد که ابعاد عقل ورزی از نظر کانت و قلمرو تبعیت از قانون اشاره کرد که در زیر بدان اشاره میشود.

۱. کاربرد عمومی و خصوصی عقل در نظر کانت

کانت برای عقل، دو کاربرد عمومی و خصوصی را برمیشمارد، کاربرد عقل در امور عمومی آن است که فرد در مقام "اهل علم" در مقابل مخاطبانش، از عقل استفاده کند و کاربرد خصوصی عقل این است که فرد مجاز است در مقام اداری یا مدنیای که به وی سپرده شده است، از عقل استفاده کند؛ او در مقام اداری یا خصوصی آزاد نیست و نباید هم باشد، چراکه وظیفه ای را انجام میدهد که دیگری بر عهده او نهاده است. در عوض، در مقام دانشمندی که از راه نوشتار به عامه، در معنای دقیق کلمه، یعنی به جهان روی میکند، در به کار بستن عمومی خردش از آزادی نامحدودی بهره مند است تا از خرد خویش سود جوید و به نام خود سخن گوید. وی اینگونه توضیح میدهد، که در برخی از امور زندگانی، عده ای از اعضای جامعه، باید بدون اینکه اراده ای از خود نشان دهند، روشی انفعالی و کارپذیر را در پیش گیرند، تاحکومت بتواند آنان را به سمت هدفهای عمومی راهنمایی کند، و در این امور و موارد، دیگر جای عقل ورزیدن نیست، بلکه شخص باید

فرمان برد. اما هنگامیکه همین فرد، که عضوی از کل آن دستگاه است، خود را در مقام عضوی از اعضای جامعه در نظر آورد، آنگاه میتواند به عنوان اهل علمی که با نوشته هایش، جماعتی به مفهوم واقعی کلمه را مخاطب قرار میدهد، عقل ورزی کند. بدون آنکه به کارهایی که به وی به عنوان عضوی منفعل و کارپذیر واگذار شده است، خدشه وارد کند. هر کس باید همواره در به کار بستن خرد خویش به گونه ای عمومی آزاد باشد و تنها این شیوه به کار گرفتن خرد است که میتواند روشنگری را در میان انسانها به پیش برد؛ بنابراین، اگر یک فرد نظامی که از فرمانده اش فرمانی دریافت میکند، در هنگام خدمت خود، آشکارا درباره نتیجه بخش بودن یا سودمندی آن فرمان، به جدل پردازد، کاری زیانبار و مخرب انجام داده است. او باید فرمان برد. اما در حقیقت، نمیتوان از وی دریغ کرد که در مقام اهل علم، در باب نارسایی های امور جنگی و نظامی گری سخن گوید و آن را با مخاطبان خویش در میان گذارد تا ایشان داوری کنند (۸). کانت در اینجا به دنبال آن است که به نحوی هوشمندانه، بدون اینکه نظم موجود در جامعه از بین برود، عقلانیت و فهم افراد را به کار اندازد تا به تعالی جامعه کمک کند و به صورت روزافزون در عین حفظ انسجام کل جامعه آن را به لحاظ نظری نیز رشد دهد.

۲. ردّ قانون اساسی پایدار

کانت بر آن است که بالاترین قدرتها و شوراهای قانونگذاری و حتی شکوهمندترین توافقنامه های صلح، نمیتوانند قانون و پیمانی همیشگی را برای بشر ایجاد کنند و چنین پیمانی پوچ است و باطل؛ چراکه هیچ دورانی نمیتواند با خود پیمانی را ایجاد کند و هم سوگند شود که دوران بعدی را در قیدی بگذارد، چنین کاری جنایتی است علیه طبیعت انسانی، و آیندگان کاملاً حق خواهند داشت تا چنین تصمیمات خودسرانه و نامشروعی را به دور افکنند (۸). در نگاه کانت، چشم پوشیدن از روشنگری، تجاوز به حقوق مقدس بشریت و پایمال کردن آن است. قانونگذاری فرمانروا آنگاه دارای اعتبار است که اراده ی مردم در اراده ی وی تبلور یابد.

۳. نحوه قانونگذاری

با توجه به نظم ایجاد شده از قانون اساسی موجود در جامعه، مردم در مقام مدنی به وظایف خویش عمل میکنند و فرمان بردارند و در مقام اهل علم، نظراتشان را بیان میکنند و در نهایت به نظری مشترک دست پیدا میکنند و آن نظر پیشنهادی را به پیشگاه حاکم عرضه میدارند، و از این طریق موجبات پایه ریزی قانون جدید فراهم میشود. قانونی را که مردم حق ندارند درباره خود وضع کنند، پادشاه نیز به طریق اولی چنین حقی را ندارد؛ زیرا که اعتبار قانونگذاری پادشاه از این نشأت میگیرد که وی اراده عموم مردم را در اراده خود وحدت می بخشد (۸). بدین ترتیب رد قانون اساسی پایدار از نظر کانت بدین معنی نیست که وی از هرج و مرج در جامعه حمایت کند، بلکه برعکس وی روشی را پیشنهاد میکند که با رعایت نظم و انسجام جامعه درصدد

کانت به روشنگری در قلمرو مسائل مذهبی، بیش از هر حوزه دیگر، اصرار ورزیده است؛ چراکه حاکمان ما در سایر عرصه ها، همچون علوم و هنرها، به اندازه قلمرو مسائل دینی، تمایلی ندارند که نقش قیم و ولی فرمانبردارانشان را ایفا کنند و دیگر اینکه نابالغی در امور دینی از هر نوع نابالغی دیگر، اهانت بارتر و زیان بخش تر است (۱۱). از این رو ما شاهد نوعی نگاه اعتراض آمیز هستیم نسبت به کسانی که خود را ولی انسانها در امور دینی میدانند؛ کانت هرگونه پذیرش بی چون و چرا و تحت نظارت چنین اربابانی را نفی میکند و به طور مکرر انسانها را به تعقل در امور فرا می خواند.

دیدگاه اخلاقی هانس کلسن و تحلیل وی از قانون

هانس کلسن (۱۳۳۲-۱۰۰۱)، حقوقدان اتریشی، بی شک از تأثیرگذارترین شخصیت های اثبات گرایی^{۱۲} معاصر محسوب میشود. تلاش کلسن برای ارائه پوزیتیویسم هنجارگرا^{۱۳} به طرح نظریه ای از الزام حقوقی می انجامد که در ذات خود اخلاقی است؛ یعنی هنجارهایی ارائه می دهد که به ضرورتی عقلانی برای انجام یک عمل اشاره دارند و مخاطب خود را ملزم به رفتاری خاص می کنند. در عین حال، «تاب» بودن نظریه او مستلزم جدایی اخلاق از حقوق (تز جدایی) است. کلسن می کوشد با طرح سه راهکار این هنجاربودگی (و هنجار بنیادین به عنوان سرچشمه آن) را با تز جدایی سازش دهد: مشروط کردن هنجار بنیادین به سامانه های حقوقی کارآمد، نسبی گرایی اخلاقی^{۱۴} و توصیفی برشمردن گزاره های حقوقی. این سه راهکار سه ادعای او درباره اخلاقی نبودن هنجار بنیادین را دربر دارد: رد نامعتبری موضوعه، صورت گرایی اخلاقی، و خنثی بودن اخلاقی (۱۸).

در قرن بیستم هیچکس مانند هانس کلسن تحلیل روشنی از فرایند حقوقی ارائه نداده و به تحقیقات روشنگرانه ای از معنا، ساختار و اعتبار حقوقی دست نیافته است (۱۹). نظریه ناب او که تحت عنوان «نظریه ناب حقوقی» مطرح شد، به انجیل پوزیتیویست ها معروف است (۲۰). هدف کلسن ارائه یک نظام حقوقی خودبسنده و مستقل بود. وی معتقد است که باید دامن حقوق را از هر امر غیرحقوقی پاک کرد و از این نظر به شدت به حقوق طبیعی می تازد. از نظر او، نظام حقوقی باید به نحوی طراحی شود که مستقل از هر نوع امر خارج از خود باشد. حقوق، خود یک ارزش است و ابزار ارزشهای دیگر نیست. وی تأکید دارد که برای فهم حقوق، باید آن را به عنوان نظامی از «بایدها» یا هنجارها در نظر گرفت (۲۱). کلسن سعی میکند همه هنجارهای قانونی را تعبیری گوناگون از یک نوع گزاره معرفی کند. از دید کلسن این هنجارها را باید در قالب اعطای اقتدار به مقام رسمی برای اعمال مجازات در صورت عدم رعایت معیارهای تعیین شده، درک کرد (۲۰).

کلسن سعی دارد حقوق را به صورت تخصصی بررسی و نظریه ای ارائه کند که مربوط به نظام حقوقی معین نباشد و قابلیت استفاده در هر زمان و مکان را داشته باشد. به نظر او اثبات گرایانی که پیش از وی بوده اند، همگی سعی داشته اند تا حقوق را با اموری مثل زیست شناسی، روانشناسی، جامعه شناسی، اخلاق و ... به گونه ای ارتباط دهند، از این

تغییر قوانین برآید؛ بدین صورت که افراد در مقام عمل تبعیت میکنند و در مقام نظر، در جایگاه مناسب به ارائه و اعمال نظر می پردازد و بدین گونه به صورت تدریجی به تغییر قوانین می پردازند.

۴. آزادی در عین فرمانبرداری

در فلسفه اخلاق کانت، شخص اخلاقی^{۱۵} در قبال دستوراتی که از درون او ناشی میشود، مسئول است ولی شخص حقوقی در قبال قوانین، مسئولیت پیدا میکند که از خارج بر اساس "حق" برای او مقرر میشود. درواقع فرد آزادی خود را قربانی نمیکند، بلکه به نحوی آزادی ابتدایی خود را به سبب فقدان قانون توأم با توحش، با نوعی آزادی قانونی تفویض میکند، آنهم در بطن دولتی که بر اساس تطابق اراده همه شهروندان به نحو آزاد تشکیل شده است (۱۶) پس با چنین سلسله مراتبی است که آزادی انسان برای احقاق حقوق وی معنی پیدا میکند. از نظر کانت تنها کسی که خود روشنگر باشد میتواند بگوید: عقل بورزید! هر چندان و در هر باره که دلخواه تان است اما فرمانبردار باشید! و به طور همزمان برای حفظ نظم عمومی، سپاهی سازمان دیده و پرشمار تحت فرمان داشته باشد. بدین ترتیب در پناه این سپاه سازمان دیده حافظ نظم عمومی، کشش ذاتی آدمی به اندیشیدن آزاد بارور و شکوفا میشود و اندک اندک بر نحوه تفکر مردم تأثیر میگذارد و سرانجام حتی بر اصول بنیادین دولت نیز اثر میگذارد (۱۵). آن زمان که روح روشنگری در وجود مردم رخنه کرد، دیگر اراده فرمانروا، نمیتواند پایانی برای اندیشیدن مردم متصور شود؛ چراکه انسان برای اندیشیدن به اخذ مجوز، از هیچ قدرتی نیاز ندارد. کدام آزادی شریفتر از این آزادی است که نخواهی علیه قانون دست به کاری بزنی؟ شهروند درستکار هرگز خیال تجاوز به قانون را از سر نمیگذارد. قوانین، خود کامگانی نیستند که آزادی را از وی باز گیرند؛ زیرا او چیزی نمی خواهد که برای حکومت زیانبخش باشد. روشنگری بدون آنکه حرمت شکنی کند، آنچه را که مصلحت پادشاهان و صلاح کار حکومت ببیند، خواهد گفت (۱۷). این تعریف از روشنگری به دنبال آن است که با روشی نرم و به دور از هرگونه خشم و درگیری و با روشی متاملانه درصدد تغییر و اصلاح حکومت برآید.

۵. حاکم روشنگر

در این دیدگاه حاکم روشنگر، حاکمی است که در مسائل مذهبی، نهایتاً مردم را به پذیرش باوری وادار نمیکند، بلکه ایشان را در آن مسائل کاملاً آزاد میگذارد. اینچنین حاکمی، سزاوار این است که جهانیان و آیندگان قدرشناس، وی را به عنوان حاکم روشنگر ستایش کنند؛ چراکه نوع بشر را از اسارت درونی رها نموده، و همگان را آزادی بخشیده است تا در کلیه امور وجدانی از عقل خویش پیروی کنند (۱۱). درواقع حاکم روشن اندیش، درها را به سوی بحث و گفت و شنود خردورزانه می گشاید. مردم به عنوان اهل دانش، با کارکرد خرد در امور عمومی، به جریان روشنگری می پیوندند تا به فرایند تصمیم گیری فرمانروا مدد رسانند.

رو حقوقدان برای رسیدن به معنای واقعی حقوق مجبور به مطالعه علوم دیگر باشد. در صورتیکه با این حالت، دیگر از خود حقوق، فی نفسه، چیزی باقی نمی ماند (۲۱)

رکن اصلی تحلیل هانس کلسن از قانون، «هنجار بنیانی» است. قواعد و احکام حقوقی، همگی هنجار است، به این معنا که گزاره‌هایی است که بیان میکند شهروندان، چه افعالی را باید و چه افعالی را نباید انجام دهند. بر پایه تفکیک میان «هست» و «باید» - که معمولاً آن را به دیوید هیوم نسبت میدهند - گزاره‌های هنجاری حقوقی خاص را تنها میتوان بر هنجارهای بنیانی تر یا کلی تر بنا کرد. اگر فرض بر این باشد که هنجارهای خاص با هنجارهای کلی یا بنیانی تر موجه میشود، در این صورت برای پرهیز از تسلسل سلسله توجیه کننده هنجاری ناگزیر باید جایی توقف کند. باید هنجاری وجود داشته باشد که اعتبار آن مفروض باشد نه اینکه اعتبارش از هنجاری دیگر ناشی شود. کلسن نظام حقوقی را نظامی از هنجارها میداند و هنجار پایه‌های این نظام را «هنجار بنیانی» نام می نهد (۲۱).

وی با اثبات گرایان پیش از خود نیز هماهنگ نیست، بلکه نظام حقوقی را مجموعه‌ای از هنجارها میداند که به صورت «بایدها» بیان میشوند، ولی این بایدها کاملاً عاری از اخلاق است و هیچگاه رویکردهای حقوق طبیعی - مطابقت با معیار برتر و متافیزیک - در آن راه ندارد. این هنجارها با ظهور قواعد، نمود می یابند؛ یعنی هنگامیکه حقوق از همه عناصر «اخلاقی» و «واقعیه‌های اجتماعی» خالی شد، مجموعه‌ای از هنجارها باقی می ماند که ساختار آنها شبیه هرم است و به گونه عقلانی، با هم ارتباط دارند. این هنجارها، به صورت «بایدهای حقوقی» در نظر گرفته میشود که هم از «باید اخلاقی»^{۱۵} جداست و هم از قواعد حقوقی. قواعد حقوقی به عنوان قواعد، دارای پیوندهای منطقی نیستند. هنجارهای حقوقی، بایدهایی هستند که قواعد حقوقی، مظاهر آنها به شمار میروند (۲۲). نظریه ناب حقوق که میتوان آن را «پالایش دانش حقوق از عناصر غیرحقوقی» نیز نامید، در اصل انقلابی بود بر ضد آن دسته از سخن‌های اخلاقی و عقیدتی دانش حقوق و به تفکیک اخلاق و حقوق همت گماشت و اقدامی را که از مدتها پیش توسط برخی حقوقدانان دنبال شده بود، تئوریزه و مستدل ساخت.

کلسن بر این اعتقاد است که دولت پیش از هر چیز نظم مبتنی بر الزام و انقیاد است و این نظم حقوقی است که این الزام و انقیاد تابعان حقوق را سازماندهی میکند. پس دولت به عنوان سازمانی سیاسی، همان نظم حقوقی است. در نقد آموزه کلسن باید گفت که این همانی میان دولت و نظم حقوقی به مثابه این همانی عناصر ماهوی، شکلی و ساختاری است که به یقین با یکدیگر تفاوت دارند. به عبارت دیگر کلسن عنصر اساسی دولت و نظم حقوقی را به الزام و انقیاد کاهش داده است و از این روی، آن دو را مترادف می شمارد (۲۳). انتقادهای وارد به کلسن عبارت اند از:

۱. اولین مورد انتقاد به خود «ناب» بودن نظریه است؛ به راستی آیا ممکن است عناصر اجتماعی و سیاسی را از حقوق بیرون کنیم؟ حتی شاید بتوان چنین استدلال کرد که مفهوم «کارامدی» که کلسن در تحلیل نظر خود این همه بر آن توجه دارد، فقط از طریق ملاحظات

جامعه شناختی که وی بر خروج آنها از حوزه حقوق نظر دارد قابل اندازه گیری است (۲۴). ۲. اعتبارگرایی افراطی و حقوق را صرفاً زاده اراده دولت دانستن، سبب جدایی حقوق از اخلاق و ارزش‌های متعالی و از جمله «عدالت» شد و هدف حقوق را تنها به ایجاد نظم اجتماعی در راستای منافع مادی فرو کاست. درحالیکه بدیهی است این سخن افراطی درست نیست؛ زیرا بال وجدان، هیچکس قانونی را که مسلماً ناعادلانه باشد به صرف اراده و اعتبار دولت، مشروع و الزام آور به شمار نمی آورد (۱۹)

۳. اعتباری دانستن ماهیت حقوق و قطع هر گونه رابطه میان قانون و واقعیتها و ارزشها، حقوق را چنان سیال و انعطاف پذیر میکند و به آن مفهومی «نسبی» می بخشد که امکان هر گونه ارزیابی و توصیف قاعده حقوقی به نیک و بد را موضوعاً منتفی میسازد و به همین دلیل و از سوی دیگر، زمینه را برای سوءاستفاده حکومت‌ها و خودکامگی‌ها فراهم میکند؛ زیرا معیاری پیشین و فرازین برای درستی و حقانیت تصمیم‌ها و قوانین ساخته دولتها وجود ندارد و همانطور که پیشتر اشاره شد، به اعتقاد برخی نویسندگان، همین دیدگاه مبالغه آمیز موجب ظهور دولتهای جنایتکاری همچون فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان شد (۱۹)

۴. کلسن اعتبار هر قاعده حقوقی را به قاعده حقوقی عالی منتسب میکند، اما مشخص نمی سازد که قانون اساسی که در رأس این هرم قرار دارد، خود اعتبارش را از چه منبعی کسب میکند. او از پاسخ دادن به این پرسش که چرا قاعده حقوقی عالی، بشر را ملزم ساخته و مبنای آن چیست، عاجز بوده و بدان پاسخی نداده است و از جستجو در اساسی نمایی قوانین امتناع ورزیده است (۲۵). ۵. از نظر کلسن، کارآمد بودن کل نظام حقوقی، شرط لازم برای اعتبار هر کدام از هنجارهایی است که درون آن نظام وجود دارند؛ به عبارت دیگر، او معتقد است که در صورت کارآمد بودن کل نظام و رعایت عموم قوانین نظام حقوقی، میتوان برای هر کدام از هنجارهای آن، قائل به اعتبار بود و لالافلا (۲۳) بنابراین در ذات هر نظام حقوقی این واقعیت نهفته است که قوانین آن عموماً رعایت میشوند، ولی این امر بسیار محل تأمل است. چگونه میتوان دانست که آیا قوانین واقعا رعایت میشوند یا نه؟ چگونه میتوان دریافت که آیا قانون، آنگونه که کلسن گفته، در مجموع کارآمد است یا خیر؟ شایان ذکر است که در جواب نمیتوان به تجربه تمسک کرد، چراکه نظریه ناب حقوق، بررسیهای جامعه‌شناسانه‌ای از این قبیل را کنار میگذارد.

محدودیت‌هایی بر «ناب بودن» در نظریه ناب کلسن به نظر می‌آید. نظریه او به طور کامل از امور تجربی عاری نبوده است. برای نمونه، از نظر کلسن، وجود یک نظام حقوقی و تغییر از یک هنجار بنیانی به هنجاری دیگر در یک انقلاب تا حدی بسته به کارامدی آن نظام است (۲۳) و در واقع، امری تجربی را معیاری برای یک نظام حقوقی در نظر گرفته است.

۶. کلسن در ترسیم هرم خود از وجود یک اصل و هنجار بنیادین قبلی خبر میدهد، درحالیکه در انقلابات، دولت تغییر میکند. نظام حقوقی جدید

میتوانند برای خود در مقام شخصی و علمی به تفکر و بحث و گفت و گو بپردازند و از آزادی در مقام علم و عقل برخوردار باشند و قوانین، نظرات و آداب و رسوم جامعه را نقد و بررسی کنند ولی از قوانین موجود جامعه پیروی کنند و اگر برایشان مقدور بود نسبت به اصلاح قوانین اقدام کنند.

تفاوت کانت و کلسن در اطاعت پذیری آنها از قانون نیست، بلکه در نحوه استدلال آنها برای قانون پذیری است. کانت، قانون پذیری و تبعیت از فرمان حاکم جامعه را، به این دلیل واجب میدانند، که این قانون توسط خود افراد جامعه به حاکم منتقل شده است و اطاعت از آن وظیفه اخلاقی فرد و حافظ نظم عمومی است و در پناه آن، افراد صاحب نظر میتوانند به اندیشه ورزی و بحث و گفت و گو بپردازند.

کانت معتقد است که کاربرد خصوصی عقل محدودکننده و مانع روشننگری است و همه افراد در مقام مدنی و خصوصی خود باید فرمانبردار باشند، از اینرو با گفته کلسن شباهت دارد که او نیز معتقد است که افراد خود به تنهایی نباید در مقام قانونگذاری و دفاع از حق خویش برآیند و نباید جواب ظلم را با ظلم بدهند، بلکه باید آن را به قانون، واگذار کنند و فرمانبردار باشند. پس کانت و کلسن هر دو بیان کننده یک مطلب به دو روش و گفتار متفاوت اند. در مجموع هر دو اظهار میکنند که فرد در مقام فردی و خصوصی باید فرمانبردار باشد هرچند که قانون به ضرر او باشد.

کانت و کلسن در زمینه قانون و پیمان اجتماعی پایدار، بر این باورند که پایبندی به سنتها و قوانین موجود موهوم در جامعه امری خلاف طبیعت انسانی و خلاف عقل است. قوانین و سنتهای موجود نباید مانع تقاضای روشن بینانه در مورد شرایط متغیر امور و نیازهای تازه باشند و این قوانین موجود فقط برای دوره ای معین و تا پدید آمدن قانون بهتر قابل اجرا هستند. پس قوانین باید تغییر کنند یا چنانکه اوضاع و احوال اقتضا میکند، اصلاح شوند.

نظریه کلسن را میتوان متکی بر منطق تفکر هنجاری انگاشت. نتیجه گیریهای هنجاری از یک مقدمه هنجاری کلی تر و پایه ای تر سرچشمه میگردد. این مقدمه پایه ای میتواند در قالب گزارهای کلی ارائه شود یا ممکن است در قالب تعیین نوعی اقتدار باشد.

ملاحظه‌های اخلاقی

در پژوهش حاضر حق معنوی مولفین آثار مورد احترام قرار گرفته و قوانین تعارض منافع کاملاً مورد توجه قرار گرفته است.

واژه نامه

- | | |
|-------------------------|--------------|
| 1. Ethical philosophers | فلاسفه اخلاق |
| 2. Natural law | حقوق طبیعی |
| 3. Theoretical wisdom | عقل نظری |
| 4. Practical wisdom | عقل عملی |
| 5. Normative law | قانون هنجاری |
| 6. Ethics science | علم اخلاق |

بر هیچ اصل پیشینی استوار نیست و ناچار باید به پدیده‌های اجتماعی متوسل شد. همچنین بر ارزشهای والای انسانی مانند آزادی و امنیت، اصل و قاعده بالاتری قرار ندارد تا این ارزشها اعتبار خود را از اصول عالتر کسب کنند (۲۵)

تأکید بیش از حد او بر قاعده مندی و جزم گرایی، از حقوق پیشنهادی او، نظام بی روحی ساخته که عاری از ارزشهای والای انسانی، اخلاقی و اجتماعی است. او میخواهد جوهر حقوق را صرف نظر از عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بشناسد، غافل از اینکه همین عوامل، مبنای سازنده قواعد حقوق بوده و از ماهیت آن جداشدنی نیستند. تهی کردن حقوق از ارزشها و بایدهای انسانی - اجتماعی، نیروی تعدیل کننده اراده دولت را از بین میبرد و افراد جامعه را در برابر نهادی سرکش قرار میدهد که غیر عادلانه و خودسرانه بودن آن باید در هر حال محترم شمرده شود (۲۵)

۷. نظام حقوقی کلسن بر مبنای زور و اجبار شکل گرفته است؛ و رای هنجارهای حقوقی، زور قرار دارد (۲۶). و اجباری بودن هنجارهای حقوقی، و ماهیت قانونی آن به هیچ منبع و منشأ فوق بشری به مانند خدا، طبیعت، شخص حاکم یا ملت بستگی ندارد. در واقع در نظام حقوقی کلسن، زور از بیرون بر انسان تحمیل شده است و انسان، سایه قدرت و اجباری بیرونی را بر سر خود احساس میکند و از ترس آن، به تبعیت از قوانین میپردازد. مشخص است که در چنین نظامهایی که تقدس یا اعتقاد درونی، در پیروی از قوانین جایگاهی ندارد، نظام حقوقی بسیار شکننده خواهد بود و مردم، هر لحظه که خود را رها از استیلای حکومت ببینند، دیگر لزومی به تبعیت از هنجارها و قوانین نمی بینند و آنها را زیر پا خواهند گذارد.

نتیجه گیری

پوزیتیویست های رادیکال همانند کلسن که حقوق را مانند ریاضیات تصور میکرد، قواعد حقوقی را گزاره های انشایی محضی میدانند که صرفاً در اراده و خواست دولت ریشه دارد و از هیچ واقعیت و آرمانی حکایت نمیکند. «کلسن»، برای اثبات دیدگاه خود و انکار حقوق طبیعی، بر تفکیک حوزه بایدها از هست ها و عدم امکان استنتاج حقوق از واقعیت ها تأکید می ورزد و آن را از لحاظ علمی ناممکن میدانند. در عین حال، «تاب» بودن نظریه او مستلزم جدایی اخلاق از حقوق (تز جدایی) است.

کانت و کلسن، هر دو در نوشتار خود نقش یک روشننگر را ایفا میکنند؛ بدینصورت که کانت در مقام روشننگر به دنبال این است که با نوشتار خود، به مردم آگاهی بخشد تا خود را از نابالغی به تقصیر خویشتن به درآورند و اندیشیدن را به عنوان یک اصل بنیادی در زندگی و امور خود نهاده کنند. کلسن نیز به عنوان یک روشننگر درصدد آن است که با هدایت خود، موجبات خروج خود از نابالغی را فراهم سازد.

کانت و کلسن اتفاق نظر دارند، که فرد باید از حاکم و قانون جامعه فرمانبرداری داشته باشد و از آن تبعیت کند. و در عین حال افراد

13. Ethical positivism
14. Ethical relativism
15. Must be ethical

پوزیتیویسم اخلاقی
نسبی گرایی اخلاقی
باید اخلاقی

7. Freedom
8. Law
9. Moral values
10. The principle of enlightenment
11. Moral person
12. Positivism

References

1. Kant I. Critique of pure reason. Trans by Norman Kemp Smith. New York: The Modern Library Press. 1958.
2. Yarali B, Fahim M, Jafari M. Free will as a fundamental basis of moral action according to Mulla Sadra and Kant. Int. J. Ethics Soc 2023; 5 (1):13-19. Doi: [10.52547/ijethics.5.1.3](https://doi.org/10.52547/ijethics.5.1.3)
3. Fardid G, Akbari A, Ghafoori Nezhad M. The relationship between Dewey's moral contextualism and Kant's deontological ethics in abortion. Int. J. Ethics Soc 2023; 5 (1):20-26. Doi: [10.52547/ijethics.5.1.4](https://doi.org/10.52547/ijethics.5.1.4)
4. Kant I. Groundwork of the metaphysics of morals. Translated and Edited by Mary Gregor. England: Cambridge University Press. 2006.
5. Montesquieu C. De l'esprit des lois. 13th ed. Translated by Mohtadi A. Tehran: Amirkabir Publication. (In Persian). 2014.
6. Foroughi M. The course of wisdom in Europe. 3rd ed. Tehran: Alborz Publication. (In Persian). 1996.
7. Copleston F. A history of philosophy. 3rd ed. Translated by Saadat E, Bozorgmehr M. Tehran: Soroush. (In Persian). 2001.
8. Kant I. What is enlightenment? Translated by Aryanpoor S. Tehran: Agah Publication. (In Persian). 2007.
9. Mahmoudi SA. Kant's political philosophy. 1st ed. Tehran: Negahe Moaser. (In Persian). 2005.
10. Naghibzadeh M. Kant's philosophy; Awakening from the sleep of dogmatism on the background of the philosophy of the new era. 1st ed. Tehran: Agah Publication. (In Persian). 1995.
11. Kant I. What is enlightenment? Translated by Fooladpoor H. Kelk Magezine 1991; 22.
12. Durant W. History of philosophy. Translated by Zaryab A. 1st ed. Tehran: Taban Publication. (In Persian). 1956.
13. Fardid G, Akbari A, Ghafourinezhad M. Development of Kant's theory of conscientiousness in analyzing the conflicts of duties in moral propositions (case study of Euthanasia). Ethics in Science and Technology 2023; 18 (1):23-27. DOR: [20.1001.1.22517634.1402.18.1.4.1](https://doi.org/10.1001.1.22517634.1402.18.1.4.1)
14. Kavosi Kamkar L, Taajobi M. Predicting the Productivity of Human Resources Based on Spiritual Intelligence, Organizational Optimism and Kant's Ethical Conscientious View. Ethics in Science and Technology 2022; 17 (1):58-65. DOR: [20.1001.1.22517634.1401.17.1.9.9](https://doi.org/10.1001.1.22517634.1401.17.1.9.9)
15. Bahr E. Was ist Aufklärung? thesen und definitionen. 6th ed. Translated by Aryanpoor S. Tehran: Agah Publication. (In Persian). 2007.
16. Mojtahedi K. Kant's thoughts. 2nd ed. Tehran: Publications of the Institute of Human Sciences and Cultural Studies. (In Persian). 2009.
17. Ream A. Enlightenment is the "need" of human understanding. 1st ed. Translated by Aryanpoor S. Tehran: Agah Publication. (In Persian). 2007.
18. Mehraram, P. Critical Study of Separation of Law and Morality in Hans Kelsen's Theory of Obligation. *Jurisprudence and Islamic Law*, 2022; 13(27): 201-235. doi: [10.22034/law.2022.47537.2982](https://doi.org/10.22034/law.2022.47537.2982)
19. Khosroshahi G. Legal theories and systems. 1st ed. Tehran: Jangal Publication. (n Persian). 1992.
20. Bix B. A dictionary of legal theory. 2nd ed. Tehran Ney Publication. (In Persian). 2014.
21. Kelsen H. Introduction to the problems of legal theory. 2nd ed. Translated by Nematollahi S. Tehran: Hawze and Daneshagah Press. (In Persian). 2012.
22. Teebit M. Philosophy and theory of law. 4th ed. Translated by Khavari H. Mashhad: Ghods Institute. (In Persian). 2015.
23. Vizhe M. Theoretical foundations and structure of legal government. 2nd ed. Tehran: Jangal Publication. 2015.
24. Ebdali M. Philosophy of law and legal theories. 2nd ed. Tehran: Majd Publication. (In Persian). 2014.
25. Sadeghi M. A critical research in Hans Kelsen's thoughts. *Law & Political science*, 2006; 74(0). (In Persian).
26. Wacks R. Philosophy of law: a very short introduction. 7th ed. Translated by Ansari B, Aghaei M. Tehran: Jangal Publication. (In Persian). 2021.